هو العلیم

روایت حلیت و مرز شک در حکم و شناخت موضوع

نقد دیدگاه عراقی بر پایهٔ عبارت‌های حدیث

سلسله دروس خارج اصول فقه، برائت، جلسهٔ دویست‌وششم

استاد
آیت‌الله حاج سید محمدمحسن حسینی طهرانی
قدس‌الله‌سرّه

أعوذ بِالله مِن الشَّيطان الرَّجيم
بِسم الله الرَّحمن الرَّحيم

چهار روایت درباره حلیت امور مشتبه

روایاتی که راجع به حلّیت مشتبه بود، این روایات با اختلاف مضامینی که دارد، ظاهراً چهار روایت است و غیر از این‌هم ممکن است روایات دیگری باشند که حالا اگر به آن برخورد کردیم ذکر می‌کنیم؛ ولی عمده برای استدلال این چهار روایت را ذکر کرده‌اند:

روایت عبدالله بن سنان و شناخت حرام

روایت اول: روایت شیخ در ***تهذیب*** از عبدالله بن سنان است:

«كُلُّ شيءٍ يكونُ مِنهُ حرامٌ و حلالٌ فهو لک حلالٌ أبداً حتّى تَعرِف الحرام مِنهُ بِعَينِهِ فَتَدَعَهُ.[1]»

می‌توانیم بگوییم که این روایت با روایتی که از پنیر سؤال می‌شود تقریباً واحد است؛ گرچه صدر روایت بعدی مربوط به جبن است، ولی ذیلش با این روایت یکی است.

روایت پنیر و بیان قاعده حلیت

روایت دوم: روایت ***کافی*** است:

عن عبدِ اللهِ بنِ سُليمان قال: سألتُ أبا جعفرٍ عليهِ السّلامُ عنِ الجُبُنّ فقال لی: «لقد سَألتنی عن طعامٍ يُعجِبُنی.» ثُمّ أعطى الغُلام دِرهماً فقال: «يا غُلامُ، اِبتَع لنا جُبُنّاً!» و دعا بِالغداءِ فَتَغَدَّينا معهُ و أُتی بِالجُبُنّ فأكل و أكلنا معهُ.

فلمّا فرغنا مِن الغَداءِ قُلتُ لهُ: «ما تقولُ فی الجُبُنّ؟» فقال لی: «أ و لم تَرنی أكلتُهُ؟!» قُلتُ: «بَلی و لكِنّی أُحِبُّ أن أسمَعَهُ مِنک.» فقال:

«سَأُخبِرُک عنِ الجُبُنّ و غيرِهِ؛ كُلُّ ما كان فيهِ حَلالٌ و حَرامٌ فهو لک حلالٌ حَتّى تَعرِف الحرام بِعَينِهِ فَتَدَعَهُ.[2]»

نقل برقی با مضمون روایت پنیر

روایت سوم: روایت برقی است از معاویة بن عمّار عن الرجل مِن أصحابنا که به‌همین کیفیت

---

۱ ***تهذیب الأحکام***، ج ۷، کِتابُ التِّجاراتِ، ۲۱، بابٌ مِن الزِّیاداتِ، ص ۲۲۶، ح ۸.
گزیده تهذیب، ج ۴، ص ۲۰۰:
«ابوعبد الله صادق علیه‌السلام گفت: **"هر متاعی که حلال و حرام آن در بازار مسلمین بی‌وجه امتیاز، عرضه شود، خرید و فروش آن روا خواهد بود. فقط درصورتی‌که متاع حرام را مشخصاً بشناسی، باید از خرید و فروش آن پرهیز کنی."**»

۲ ***الکافی***، ج ۶، کِتابُ الأطعِمةِ، بابُ الجُبُنّ، ص ۳۳۹، ح ۱.
ترجمه فروع کافی، ج ۸، ص ۱۶۰:
«عبدالله بن سلیمان گوید: از امام باقر علیه‌السّلام دربارهٔ پنیر سؤال کردم.
به من فرمود: **"از غذایی که من به آن علاقه دارم پرسیدی."**
آن‌گاه به خدمتکار خود درهمی داد و فرمود: **"ای غلام، برای ما پنیر بخر!"**
همچنین حضرتش صبحانه خواستند و ما با ایشان صبحانه خوردیم، آن‌گاه پنیر آوردند و حضرت علیه‌السّلام از آن خوردند و ما نیز همراه آن حضرت پنیر خوردیم.
زمانی که صبحانه تمام شد به آن بزرگوار عرض کردم: "دربارهٔ پنیر چه می‌فرمایید؟"
فرمود: **"مگر ندیدی که از آن خوردم؟!"**
عرض کردم: "آری؛ ولی دوست دارم که آن را از خود شما بشنوم."
فرمود: **"به‌زودی تو را از پنیر و غیر آن باخبر خواهم ساخت؛ هرچه که در آن حلال و حرام [مشتبه] است، برایت حلال است؛ تا زمانی که عیناً حرام را بشناسی و آن را ترک کنی."**»

روایت ثانی است.[1]

روایت مسعده و نمونه‌های شک در مصداق

روایت چهارم: روایت ***کافی*** است:

عن مَسعدة بنِ صَدقة عن أبی‌عبدالله علیهِ السّلامُ قال: سَمِعتُهُ یقولُ:

«کُلُّ شیءٍ هو لک حلالٌ حَتّی تَعلَم أنّهُ حَرامٌ بِعَینِهِ فَتَدَعَهُ مِن قِبَلِ نَفسِک و ذلِک مِثلُ الثَّوبِ یَکونُ قدِ اِشتَرَیتَهُ و هو سَرِقةٌ أو المَملوکِ عِندک و لَعلَّهُ حُرٌّ قد باع نَفسَهُ أو خُدِع فَبیعَ أو قُهِرَ أو اِمرأةٍ تَحتک و هی أُختُک أو رَضیعتُک و الأشیاءُ کُلُّها َعلی هذا حَتّی یَستَبین لک غَیرُ ذلِک أو تَقوم بِهِ البیِّنةُ.[2]»

اختصاص روایات حلیت به شبهات موضوعی

اگر ما به این روایات نگاه کنیم، می‌بینیم که تمام این روایات مربوط به شبهات موضوعیه هستند. در روایت شیخ در ***تهذیب*** که عبدالله بن سنان نقل می‌کند، می‌فرماید: «کُلُّ شیءٍ یکونُ مِنهُ حرامٌ و حلالٌ»؛ باید در شیء حلال و حرامی باشد، نه‌اینکه یک شیء مشتبه الحکم باشد.

تفاوت تخییر با اشتباه میان حلال و حرام

من‌باب‌مثال در مورد شرب توتون معنا ندارد بگوییم که شرب توتون حلال است یا حرام است؛ یعنی مسئله ذوقسمین نیست؛ بلکه مسئلهٔ تخییر است؛ مانند «تَزَوَّج هند أو أُختها»؛ یعنی أحدهما لک حلال، لا کلیهما؛ یکی از اینها حلال هستند، نه هر دوی اینها دو حکم فعلی دارند؛ یعنی إنَّک مختارٌ أن تختارَ هند أو تختارَ أُختها؛ نه‌اینکه یکی از اینها حرام فعلی است؛ لا، [بل] کلیهما حلالٌ لک و نه‌اینکه هر دوی اینها حلال فعلی است؛ لا، [بل] کلیهما لیس حلالٌ لک؛ یعنی حلال از ناحیهٔ نکاح. اگر قبل از نکاح منظور است که کلیهما حرامٌ؛ اگر بعد از نکاح منظور است أحدهما حلالٌ و الآخر حرامٌ؛ دیگر شبهه در اینجا معنا ندارد.

نمونه تدفین میت مردد میان مسلمان و غیرمسلمان

اما در مورد شبهه در آنجایی که دو امر فعلی وجود داشته باشد، من‌باب‌مثال تکفین غیر مسلمان (الآن این مثال به نظرم آمد)، ما دو دسته روایات راجع به دفن و کفن غیر مسلمان داریم: روایات دالّ بر حرمت تکفین و تدفین اهل کتاب و مشرک و روایات دال بر وجوب اینها[3]. اگر فرض کنید که قائل به حرمت بشویم، اگر قائل به حرمت تدفین اهل کتاب و مشرک بشویم، در اینجا دو امر حلال و حرام (حلال البته منظور وجوب است نه خود اباحه)، دو امر فعلی الآن محقق است؛ یکی وجوب بالنسبه به مسلمان است، یکی حرمت بالنسبه به مشرک است.

حالا این میت که الآن فی أمامنا، این میّت مشتبه بین مسلمان و مشرک است؛ این مصداق برای این روایت خواهد شد که کل شیء یکون فیه حرامٌ بالفعل و حلالٌ بالفعل؛ در آن حلال هست. منظور از حلال این است که این عقد الوضعی که در این قضیه هست به فعلیت برمی‌گردد، نه به احتمال حلّیت و احتمال حرمت؛ یعنی حرام بالفعلی وجود دارد.

الآن بالفعل فرض کنید که تدفین مسلمان واجب است و از آن‌طرف دفن اهل کتاب و مشرک که حرام است؛ آن‌وقت در رجل مشتبه بین المسلم و الکافر شبهه است در اینکه داخل در تحت کدام‌یک از دو عنوان قرار می‌گیرد که به‌واسطهٔ اندراج در تحت أحد العنوانین إمّا یَحرمُ علی الإنسان تدفینه و إمّا أن یَجب علی الإنسان تکفینه و تدفینه؛ پس شبهه موضوعیه است؛ چون در مورد شبهات حکمیه اصل

---

۱ ***المحاسن***، ج ۲، کتاب المآکل، باب الجبن، ص ۴۹۵.
۲ ***الکافی***، ج ۵، کتابُ المعیشةِ، بابُ النّوادر، ص ۳۱۳، ح ۴۰.
۳ جهت اطلاع رجوع شود به ***وسائل الشیعة***، ج ۲، أبوابُ غُسلِ المیّتِ، بابُ عدمِ جوازِ تغسیلِ المُسلِمِ المیّتِ الکافِرِ و لا دفنِهِ و لا تکفینِهِ و لو ذِمّیّاً و لو قرابة المُسلِمِ أو آباهُ و کذا البُغاةُ، ص ۵۱۴.

شبهه در نفس حکم است، نه‌اینکه آن حلال فعلی یا مثلاً طرف مقابل حرام فعلی وجود دارد و این مشتبه است.

شک در حکم توتون در برابر شک در مصداق

من‌باب‌مثال شبهه در شرب توتون در این است که اصلاً اصل حکم توتون چیست؟! نمی‌توانیم بگوییم که منظور در اینجا این است که در شرب توتون یک قسم حلال داریم و یک قسم حرام داریم؛ آن‌وقت شک داریم در این توتون خاص که آیا این داخل در تحت حلّیت است یا داخل در تحت حرمت است؟! این اصلاً معنا ندارد؛ بلکه در اصل جعل، شبهه است که چه جعلی تعلق گرفته است؟ نه‌اینکه جعل تعلق گرفته است، بعد ما در انطباق مصداق شک داریم.

در «کل شیء فیه حلالٌ و حرام» شک در جعل نیست. ما می‌دانیم حرام چیست، می‌دانیم یک حرمتی در این مورد آمده است؛ چون می‌گوید: «کل شیءٍ فیه حلالٌ و حرام»؛ هر شیئی که در آن حلالی هست، یعنی علم به حلال هست.

بحث در نفس حرمت نیست یا بحث در نفس حلّیت نیست؛ بحث در اشتباه مصداق است؛ ولی در شبهات حکمیه در اصل جعل حکم ما شک داریم که اصلاً توتون حلالٌ أو حرامٌ. علم اجمالی ما در اینجا نداریم؛ شبهه بدوی است؛ أولاًبلاأول ما نمی‌دانیم حلال است یا حرام است یا در مورد لحم حمیر نمی‌دانیم أولاًبلاأول حرامٌ أو حلالٌ؛ نه‌اینکه آیا حمیر داخل در تحت غنم است یا داخل در تحت کلب است؟ حمیر نه در تحت غنم است و نه تحت کلب است؛ حمیر برای خود یک طبیعت مستقله دارد و این طبیعت مستقله موجب شده است که ما در اصل تعلق حکم شک بکنیم که اصلاً چه حکمی به آن متعلّق است؟ چه حکمی در اینجا جعل شده است؟ بحث، بحث جعل است، نه بحث مصداق. روایت در اینجا مصداق را می‌فرماید: «کلّ شیء فیه حلالٌ و حرام»؛ این بحث مصداق است نه چیز دیگر.

توجیه آقاضیاء برای شمول شبهات حکمی

اشکالی که مرحوم آقا ضیاء داشتند آن اشکال این بود؛ یعنی از باب توجیه روایت به‌نحوی‌که صلاحیّت برای استدلال به شبهات حکمیه را داشته باشد. ایشان می‌فرمودند:

«روایتی که می‌فرماید: "کلّ شیء فیه حلالٌ و حرام"، منظور این نیست که "کلّ شیء" به‌عنوان فرد مصداقی که از باب اشتباه امور خارجیه، اندراجش در تحت عنوانین، محل شبهه واقع شده است؛ بلکه به‌لحاظ طبیعت نوعیه، "فیه حلال و حرام" است.[1]»

حلیت و حرمت گوشت در فرض‌های گوناگون

یعنی من‌باب‌مثال در لحم مطروحه فی الشارع وقتی که انسان بداند این لحم، لحم غنم است (البته این شامل اوّلی است؛ مثال می‌زنیم تا به مثال دوم برسیم)، در اینجا نفس لحم غنم، «فیه حلالٌ» درصورتی‌که لحم مذکّیٰ باشد، درصورتی‌که لحم مغصوب نباشد، درصورتی‌که لحم مسروق نباشد؛ لحم غنم باشد اوّلاً مذکّیٰ باشد و ثانیاً در تحت ملکیت و اباحهٔ مکلف قرار گرفته باشد، این لحم حلال است.

لحم دیگر لحم غیر مذکّیٰ است؛ گوسفندی است که مات عن حَتف انفه[2]. خب این حرامٌ؛ غنمُ المسروقِ حرامٌ، غنمُ المغصوب حرامٌ. تمام اینها اقسام حرمت است. الآن یک لحمی در اینجا هست که ما نمی‌دانیم داخل در تحت حلّیت است یا داخل در تحت حرمت است؛ این در اینجا صدق می‌کند:

«کُلُّ شیءٍ یکونُ مِنهُ حرامٌ و حلالٌ فهو لک حلالٌ أبداً حتّی تَعرِف الحرام مِنهُ بِعینِهِ فَتَدَعَهُ»

---

۱ ***مقالات الأصول***، ج ۲، ص ۱۷۲ و ۱۷۳.

۲ ***فرهنگ فقه فارسی***، ج ۳، ص ۲۱۰:

«حَتف انف: مردن به مرگ طبیعی. حتف به معنای مرگ و انف به معنای بینی است. کاربرد ترکیبی این دو واژه به‌صورت "حتف انفه" اصطلاحی است برای کسی که به مرگ طبیعی (بدون کشته یا غرق شدن و مانند آن) بمیرد.»

که قسمٌ منه حلالٌ فهو لحمُ المذکّیٰ و غیرُ مغصوبٍ و غیرُ مسروقٍ و مملوک و قسمٌ غیرُ مذکّیٰ کذا و هو حرامٌ. درست شد؟! این یک قسم بود.

انتقال بحث از فرد خارجی به طبیعت نوعی

قسم دومی که مرحوم آقا ضیاء می‌فرمایند این است که اصلاً مسئله روی طبیعت نوعیّهٔ لحم برود؛ کلُّ لحمٍ إمّا أن یکونَ حلالٌ و إمّا أن یکونَ حرامٌ؛ لحمُ الغنم حلالٌ، لحمُ البقرةِ و لحمُ الدجاج و الدّیک حلالٌ، از آن‌طرف لحم کلب و خنزیر حرام است. به نفسِ استعدادِ برای حلّیت برمی‌گردد، نه به حلّیت فعلیه؛ یعنی لحم مستعد است برای اینکه لحمِ حلال باشد و لحمِ حرام باشد. خب این طبیعت [طبیعت نوعیه است][1]...

نقد گسترش روایات به شبهات حکمی

ناسازگاری قیود روایت با اراده حکم عام

... در جلسهٔ قبل عرض شد که اگر قرار باشد بر اینکه منظور امام علیه‌السّلام این است که تمام شبهات حکمیه حلال هستند؛ یعنی بخواهند از این عبارت شبهات حکمیه را برسانند که مانند حمیر مسئله این‌طور است، اگر این‌طور است، خب چرا از اول با یک لسانی مطلب را بیان کنند که نه‌تنها استشمام شبههٔ موضوعیه از آن می‌شود بلکه تصریح در شبههٔ موضوعیه دارد؟! چرا از اول با این عبارت بیان کنند؟! این عبارت و قیود همان‌طور که عرض شد در آنجا لغو خواهد بود. اشکال اول این بود که در جلسهٔ قبل مفصل بحثش شد.

نبود دلیل بر توقف توسعه در طبیعت خاص

اشکال دوم در این مسئله این است که در مورد این روایت که داریم:

«کُلُّ شیءٍ یکونُ مِنهُ حرامٌ و حلالٌ فهو لک حلالٌ أبداً حتّی تَعرِف الحرام مِنهُ بِعینِهِ فَتَدَعَهُ»

اگر قرار بر این باشد که ما از مورد خاصی که این مورد خاص عبارت از یک طبیعت نوعیّهٔ مخصوص است مطلب را تسرّی بدهیم، خب مطلب را یک قدری بیشتر تسرّی می‌دهیم به اطلاقی که در شیئیّت است و «کلّ» آمده، این را حتی عام کردیم. کلّ شیءٍ، کلّ عام است، شیء هم اطلاق دارد بالنّسبه به کلّ اشیاء؛ بنابراین، اصلاً مطلب را این‌طور گسترش می‌دهیم که «کلّ شیء لک حلال.» این اصلاً برمی‌گردد: هذا شیءٌ، هذا قرطاسٌ إمّا فیه حلالٌ و إمّا حرامٌ، لحمُ المذکّیٰ شیءٌ إمّا حلالٌ إمّا حرامٌ، الحمیرُ شیءٌ إمّا حرامٌ إمّا حلالٌ.

امکان تعمیم به خوردنی‌ها و آشامیدنی‌ها

یعنی اصلاً چرا مسئله را روی طبیعت نوعیّهٔ صنفیّهٔ مخصوص مورد شبهه ببریم؟! شیء اطلاق دارد بالنسبه به همهٔ اشیاء اطلاق دارد. حالا ما خیلی دامنه و مفهوم شیء را وسیع نمی‌کنیم؛ بلکه کمی مفهومش را ضیق می‌کنیم؛ این‌طوری می‌گوییم که: «کلّ مأکولٍ إمّا حلالٌ و إمّا حرامٌ.» چرا بگوییم که کلُّ لحمٍ؟! اصلاً می‌گوییم که کلُّ مأکولٍ، کلُّ مشروبٍ إمّا حرام و إمّا حلالٌ، کلُّ ملبوسٍ إمّا حلالٌ و إمّا حرامٌ، کلُّ منکوحةٍ إمّا حلالٌ و إمّا حرامٌ. چرا ما فقط مسئله را در طبیعت نوعیهٔ صنفیه ببریم؟

اصلاً از اول روایت را می‌گوییم که مثلاً کلُّ شیءٍ لَک حلال در مورد شرب توتون است که قطعاً جزء شبهات حکمیه است و اصلاً جزء شبهات موضوعیه نیست. اصلاً می‌گوییم که کلُّ شربٍ إمّا یکون حلالٌ و إمّا یکون حرامٌ؛ قسمٌ حرامٌ و هو مثلاً قسمُ الذی یُضرُّ بِالبدنِ قطعاً و قسمٌ حلالٌ... حالا فرض کنید شرب را اعمّ از مشروب بگیریم مانند خمر و امثال‌ذلک و قسمٌ حلالٌ مثل استشمام الروائح و استشمام الهواء و استشمام البخار. این قسم حلال است و قسمٌ مشتبهٌ که شرب توتون باشد، نمی‌دانیم

---

۱ *نهایة الأفکار*، ج ۲، ص ۲۳۳.

که شرب توتون داخل در تحت حلال است یا داخل در تحت حرام است.

چه دلیلی در اینجا هست که مرحوم آقا ضیاء گفتند که این از منظور «کُلّ شیءٍ» به لحمیت برمی‌گردد؟ ما اصلاً به اکلیّت و مأکولیّت برمی‌گردانیم؛ چه اشکالی دارد؟! یعنی اگر قرار بر این است که ما دایرهٔ مفهوم را توسعه بدهیم، چرا در یک محدودهٔ خاص محدود کنیم؟! چه دلیلی دارد؟! اگر قرار بر این است که ما توسعه بدهیم، خب یک قدری بیشتر توسعه می‌دهیم.

دفاع از تفسیر نوعی برای پرهیز از لغویت

آن‌وقت اگر ایشان بگویند که این توسعه‌ای که ما می‌دهیم و به‌واسطهٔ این توسعه، کلام حکیم از حکمت مبدل به لغویّت خواهد شد، این موجب می‌شود که ما توسعه ندهیم؛ یعنی اگر فرض کنید که بگوییم: منظور از «کلُّ شیء» عبارت است از کلُّ مأکول و کلُّ ملبوسٍ به‌نحوکلی، پس «فیه حلالٌ و حرام»، اصلاً این قید، قید لغو خواهد شد؛ یعنی دیگر این قید معنا ندارد؛ این ذکر و عدم ذکر «فیه حلالٌ و حرام» دیگر بلا فایده است. خب حضرت می‌گفت: «کلُّ شیءٍ لَک حلالٌ حتی تَعرِف أنَّه حرامٌ.» با این قید «فیه حلالٌ و حرام» را آوردن چه فرقی کرد؟!

فرقی نمی‌کند چه اینکه ما بگوییم که «کُلُّ شیءٍ یکونُ مِنهُ حرامٌ و حلالٌ فهو لک حلالٌ أبداً حتّی تَعرِف الحرام بِعَینِهِ» یااینکه بگوییم که: «کلُّ شیءٍ لَک حلالٌ حتی تَعرِف أنَّه حرامٌ» [فرقی ندارد]؛ یعنی هیچ فرقی بین دو صورت قضیه دیگر در اینجا ندارد.

اگر ایشان جواب بدهند که (یعنی ما از طرف ایشان جواب می‌دهیم) صوناً لِکلامِ الحکیم عنِ اللغویة ما می‌گوییم که منظور از کلُّ شیءٍ آن طبیعت کلی جنس‌الأجناس نیست، مثل مأکول یا مشروب جنس‌الأجناس است یا منکوحه که جنس‌الأجناس است؛ بلکه آن طبیعت خاص منظور است که أحدهما این باشد، این را ما قرار می‌دهیم تااینکه مسئله خارج بشود.

لزوم دلیل برای عبور از قدر متیقن

خب می‌گوییم که این مسئله درست است و این کلام حکیم را از لغویت بیرون می‌آورد؛ ولی اگر امر دایر باشد بین اینکه آیا منظور از این کلُّ شیءٍ آن توسعه‌ای است که شبههٔ حکمیه را هم می‌رساند یا منظور آن مورد خاصی است که آن مورد خاص، اختصاص به شبههٔ موضوعیه دارد، حدّ متیقّن برای ما عبارت از آن مورد خاص است. ما برای انصراف و تعدّی از آن مورد خاص احتیاج به دلیل داریم.

ما الآن می‌دانیم متیقّن آن مورد خاصِّ منظور از روایت همان موردی است که به‌واسطهٔ شبهات خارجیه و شرایط خارجیه الآن این موضوع برای ما مشتبه شده است، به‌واسطهٔ جهل ما نسبت به شرایط که نمی‌دانیم، شرایط خارجیه قضیه را مجهول کرده است؛ نه‌اینکه عدم وصول حکم موجب اشتباه شود. ما می‌دانیم که غنم حلالٌ، ما می‌دانیم که غنم المسروق حرامٌ، ما می‌دانیم غنم المذکّیٰ حلالٌ، از آن‌طرف غنم غیر المملوک حرامٌ؛ اینها را همه می‌دانیم؛ به‌واسطهٔ شبهات خارجیه است که این مصداق الآن برای ما مشتبه است.

این مصداق می‌شود حد متیقّن برای روایت، حالا تعدی از این مصداق به مورد دیگر احتیاج به دلیل دارد که آیا منظور امام از «کلُّ شیءٍ فیه حلالٌ و حرام»، حد متیقّن این کلُّ شیءٍ مورد خاص است؟ یعنی مواردی است که طبیعت نوعیه برای انسان مشخص است، به‌واسطهٔ این اشتباه خارجیه و مسائل خارجیه، مسئله برای انسان در اینجا مشتبه شده است؛ آن‌وقت تعدی از آن بلا دلیل است. یعنی صدر و ذیل روایت نسبت به تعدی به مورد اعم در اینجا نیاز به دلیل دارد. این اشکال دیگر بر این کلام مرحوم آقا ضیاء بود.

نقش قید «بعینه» در تشخیص موضوع خارجی

از همهٔ اینها مهم‌تر این است که در ذیل روایت لفظ «بعینه» دارد و «بعینه» اصلاً معنا ندارد در شبهات حکمیه بیاید؛ این را در اینجا چه می‌گویند؟! «کُلُّ شیءٍ یکونُ مِنهُ حرامٌ و حلالٌ فهو لک حلالٌ

أبداً حتّی تَعرِف الحرام» معنا ندارد در شبهات حکمیه بیاید؛ اینکه «بعینه» بداند این حرام است [معنا ندارد]. در شبهات حکمیه که «بعینه» نمی‌خواهد، اصلاً اصل حکم برای ما مشتبه است، نه‌اینکه عینیّت موضوع در اینجا برای ما مشتبه است و حضرت در اینجا بخواهند دفع آن اشتباه بکنند با رفعِ جهلِ «بعینه» یعنی با علم به آن «بعینه» رفع جهل بکنند. اصل حکم برای ما مشکوک است.

تفاوت انواع تدخین با مجهول بودن حکم توتون

ما اصل حکم نسبت به لحم حمیر و شرب توتون و امثال‌ذلک [را نمی‌دانیم] (حالا آن شرب توتون مثل این است؛ در این مورد به‌خصوص نیست). مسئله در شرب توتون «بعینه» نیست، فرض کنید که یک اعشاب و حشیشی است که ادّخانش برای ما اشکال ندارد. من‌باب‌مثال عود که خشب است و از هند می‌آورند، عطرش را می‌فروشند و چوبش را هم می‌آورند می‌فروشند؛ خب استعمال عود مسلّم بلااشکال و حلال است (آنهایی که مکه مشرف شدند می‌آورند، در آنجا می‌فروشند) یا مثلاً کُندر که یک صمغی است که از درخت گرفته می‌شود حلال است و تدخین صمغ در اینجا اشکال ندارد. یا آن اعشابی که موجب دفع حشرات و اینهاست که بلااشکال است و اشکال ندارد. خب این یک قسم حلال است مانند تدخین این علف‌ها، اعشاب، حشیش و امثال‌ذلک.

یک قسم حرام است قطعاً آن چیزی است که ممکن است برای انسان ضرر داشته باشد و ضرر موبق داشته باشد و شکی نباشد که این جزء محرمات است، مثل تریاک که حالا آن‌طوری‌که نقل می‌کنند برای بدن ضرر دارد یا فرض کنید حداقل مواد دیگری که اصلاً برای سلامتی قطعاً مضر است و موجب تبدل حال انسان می‌شود؛ انسان را از حال انسانیت به حال حیوانیت و اینها می‌برد مثل این مواد مخدر و امثال‌ذلک که اینها را هم از علف، گیاهان، اعشاب، حشیش و اینها می‌گیرند. این‌هم حرام است.

ما در مورد شرب توتون مشتبه هستیم (البته به فتوای شما که حرام نیست؛ علیٰ‌أیّ‌حال با صرف‌نظر از این مسئله صحبت می‌کنیم!) که آیا شرب توتون که در زمان رسول الله صلّی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلّم نبوده است، در زمان حجج و ائمه علیهم‌السّلام نبوده است، آیا این شرب توتون داخل در تحت حرام است؟! در اصل این حکم ما در اینجا شک داریم، نه‌اینکه در اینجا در «بعینه» و «بخصوصه» ما نسبت به این مسئله شک داشته باشیم.

پس در مورد لحم حمیر اصلاً در ترتّب حکم نسبت به این شک داریم که نسبت به لحم حمیر جعل چه حکمی شده است؟! بحث در اشتباه مصداق نیست؛ بحث در اشتباه بین حمیر و فرس نیست یا اشتباه حمیر با فرس و بقر نیست، تااینکه شما بخصوصه این را بدانید؛ قید خصوصیت در جایی می‌آید که خود فرد خاص مورد شبهه قرار گرفته است، نه عنوان کلی. الآن عنوان حمریت مورد شبهه است نه فرد خاص و قید خصوصیت در اینجا لغو خواهد بود.

مثال اکرام دانشمندان و استثنای نحویان

مثل اینکه مولا بگوید: «أکرم العلماء.» بعد فرض کنید که از آن‌طرف بگوید: «لا تکرم الفساق من العلماء أو لا تکرم النحویین من العلماء.» بعد یک‌وقتی شما شک دارید من‌باب‌مثال در مورد زید که آیا زید داخل در تحت نحویین از علماء هست یا داخل در تحت خود علمای بدون قید نحوی است؟ خب در اینجا مولا می‌تواند بگوید که: «زید را بخصوصه باید بشناسی که آیا این داخل در تحت نحویین است یا داخل در تحت غیر نحویین است؟» چون در اینجا اشتباه، اشتباه مصداق است؛ هر دو حکم در اینجا مشخص است؛ مشخص است که اکرام عالم غیر نحوی واجب نیست و عالم نحوی واجب است. زید مشتبه بین عالم غیر نحوی و عالم نحوی است؛ در اینجا قید خصوصیت می‌شود بیاید.

بی‌اثر بودن شناخت فرد هنگام جهل به حکم

حالا اگر من‌باب‌مثال ما اصلاً داریم که «أکرم العلماء.» بعد شک داریم که مولا راجع به نحوی چه حکمی کرده است؟! آیا حکم حرمت راجع به عالم نحوی کرده یا حکم اباحه یعنی همه را داخل در تحت عالم گرفته است؟! حالا آیا ممکن است که مولا بگوید که: «زید را به‌خصوص باید بشناسی که

جزء نحوی است یا جزء عالم؟!» آیا می‌تواند این حرف را بزند؟! نه. چرا نمی‌تواند؟! چون اصل حکم حرمت نحوی الآن در اینجا محل سؤال است که آیا اصلاً مولا حکم به حرمت اکرام نحوی کرده است در اینجا یا اصلاً نکرده است.

یعنی ما الآن در حکم شک داریم، در زید شک نداریم؛ زید داخل در نحویین هست، شک نداریم؛ یا زید در تحت عالم غیر نحوی است ما شک نداریم. پس اشتباه ما در مصداق نیست؛ قطعاً می‌دانیم زیدٌ عالمٌ نحوی. صحبت در تعلق حرمت است که اصل جعل حرمت اکرام نحوی الآن برای ما مشکوک است؛ آن‌وقت مولا نمی‌تواند در اینجا بگوید که برو زید را بشناس که آیا نحوی است یا غیر نحوی است.

می‌گوییم که حالا برفرض شناختیم نحوی بود، خب ثمّ ماذا؟! آیا حکم به حرمت نحوی آورده‌ای که ما خارج کنیم یا هنوز نیاورده‌ای؟! حالا ما زید را شناختیم زیدٌ نحویٌ، ثمَّ ماذا؟! خب عالم که هست؛ باید چه‌کار کرد؟! وجوب اکرام در اینجا می‌آید.

جمع‌بندی تفاوت شک در حکم و شک در مصداق

پس مشکل در شبهات حکمیه مشکل اشتباه بخصوص نیست؛ اشتباه در شبهات حکمیه در اصل تعلق حکم است که اصلاً حکم به حرمت در این عنوان تعلق گرفته است یا تعلق نگرفته است؟ بحث در خصوصیّت نیست و روایت بعینه را می‌رساند؛ یعنی می‌گوید: «بخصوصه باید بشناسی.» و بخصوصه فقط در شبهات مصداقیه هست.

تلمیذ: ...

گفت‌وگو درباره ملاک حلیت ماهی

استاد: بله، شبهات موضوعیه است منتها نه به‌لحاظ عدم تعلق حکم، بلکه موضوعیه‌ای که حکم آن مشخص است و علم به حکم هست ولکن به‌واسطهٔ اشتباه امور خارجیه اندراجش در تحت أحد العنوانین مورد سؤال است. من‌باب‌مثال ما دو قسم ماهی داریم؛ یک ماهی ذوفلس داریم که حلال است و در تحت عنوان ذو فلس هست، یک ماهی در تحت عنوان غیر ذوفلس داریم و هو حرامٌ. الآن یک ماهی شما می‌گیرید که مصداق این روایت است؛ نمی‌دانید که الآن این ماهی و این سمک ذوفلس است یا غیرذوفلس است؟ دخول و اندراجش در تحت أحد القسمین به‌واسطهٔ امور خارجیه مشتبه است؛ نه‌اینکه اصل تعلق اباحه و عدم اباحه برای ما مورد تعلق است؛ نه، ما می‌دانیم که بر سمک ذوفلس حلّیت مترتب است و بر سمک غیر ذوفلس حرمت مترتب است، این مسئله روشن است؛ ولی بحث در مصداق خارجی است که این سمک را نمی‌دانیم آیا ذوفلس است یا غیر ذوفلس است؟

پرسش از حکم نوع ماهی اوزون‌برون

تلمیذ: حالا این سمک را تحت عنوان کلّی‌تر می‌بریم و می‌گوییم که سمکی که این‌طوری است... حالا ممکن است سمک هم پیش ما نباشد کما اینکه استفتاء می‌کنند که ماهی اوزون‌برون چیست؟ بحث ماهی اوزون‌برون خارجی که نیست؛ ما می‌خواهیم ببینیم بر این عنوان چه صدق می‌کند؟ حلال یا حرام صدق می‌کند؟

استاد: ببینید آنچه در روایت نسبت به سمک آمده است اصلاً خصوص اسماک مدّنظر نیستند؛ بلکه آنچه در روایت مدّنظر است ذوفلس و غیر ذوفلس است. حالا اوزون‌برون را ما کاری نداریم، اصلاً به سمک کار داریم، به اوزون‌برونش کار نداریم.

تلمیذ: خب همین، یک نوعی از این سمک برای ما مشتبه است که در تحت کدام از این دو عنوان کلی است؟ سمک حلال یا سمک حرام؟

تفاوت عنوان ماهی با حکم گونه‌های حیوانی

استاد: خب این مصداق است و این مصداق حاکی از آن مسئلهٔ کلّی است؛ بالأخره هر ماهی داخل در تحت یک طبیعتی است، ما به آن کاری نداریم. آنچه در استنباط به‌درد ما می‌خورد عناوین

مختلف ماهی و اسماک نیستند؛ فقط عنوان ذوفلس و غیر ذوفلس است؛ ولی در مسئلهٔ حمیر فرق می‌کند، فرض کنید که حیوانی که آن حیوان دارای سُم است و دارای دُم است، مذکی است؛ آن حیوانی که سم و دم ندارد، حالا دم که هیچ، ناخن، چنگال، انیاب و اغوال دارد، آن حیوان [حرام است]. نه، روی تکتک از این حیوانات عنوان حلّیت رفته است؛ الغنمُ حلالٌ، البقرُ حلالٌ، الابلُ حلالٌ، الکلبُ حرامٌ، الخنزیرُ حرامٌ، الأسدُ حرامٌ، الفیلُ حرامٌ. روی تکتک اینها رفته است.

ملاک‌های حلیت پرندگان و استقلال طبیعت توتون

آن‌وقت یک عناوین دیگری هم در اینجا داریم، یک عناوین کلّی داریم که مثلاً در قسمت پرندگان می‌گویند: طیور، اگر حوصله داشته باشند و «دَفیفُهُ أکثَرَ مِن صَفیفِهِ فهو حلالٌ»[1] یا اگر مثلاً «هوَ ذو مِخلَبٍ فَهوَ حَرامٌ»[2] راجع به آنها چنین چیزی داریم؛ ولی راجع به حمیر و اینها نمی‌دانیم که حمیر داخل در تحت کدام است؟ مسئله به طبیعت تعلق گرفته است؛ یا در مورد شرب توتون این معنا ندارد، چون توتون یک طبیعت خاص به خودش را دارد؛ این معنا ندارد که مثلاً روایت بیاید بگوید و اصلاً تقسیم کند: اعشاب این قسمی حلال، اعشاب این قسمی حرام و ما شک می‌کنیم که توتون جزء کدامیک از این دو اعشاب است؟! بلکه در اینجا خصوصِ این طبیعت باید حکمش تعلق بگیرد. خصوص این طبیعت این را از تحت شبههٔ موضوعیه خارج می‌کند و داخل در تحت شبهه حکمیه می‌کند.

اشکال بازگشت شبهه حکمی به شبهه موضوعی

تلمیذ: توضیحی که آقا ضیاء داد برای توجیه این بود که روایت را بگوید شامل شبهات حکمیه می‌شود و با این تشخیص... شهودی که کرد و گفت که هر شبهه‌ای را برمی‌گردانیم که فیه حلال و فیه حرامٌ؛ آن‌وقت می‌خواهد شبهه حکمیه را شامل شود. ما می‌خواهیم بگوییم که برعکس این کار را کرد، با این توجیهی که داشت زیر پای شبهات حکمیه را زد و شبهات حکمیه را دوباره به شبهات موضوعیه برگرداند.

یکسانی نتیجه شمول قاعده در هر دو نامگذاری

استاد: نه، اولاً ایشان این کار را نکرده است و برفرض بگوییم که این مسئله درست است، نتیجه و منظور هر دو یکی می‌شود؛ بالأخره تمام شبهات داخل در تحت قاعدهٔ حلّ هستند. اصلاً می‌گوییم که شبههٔ حکمیه نداریم.

تلمیذ: ما جواب دیگری می‌دهیم، آن فرمایش جنابعالی که فرمودید که لغویت لازم است.

---

۱ ***من لا یحضره الفقیه***، ج ۳، کِتابُ المعیشةِ، بابُ الصّیدِ و الذّبائِحِ، ص ۳۲۲، ح ۴۱۴۶:
و فی حدیثٍ آخَر:
«إن کان الطّیرُ یَصُفُّ و یَدُفُّ فکانَ دَفیفُهُ أکثرَ مِن صَفیفِهِ أُکِل و إن کان صَفیفُهُ أکثر مِن دَفیفِهِ فَلم یُؤکل و یُؤکلُ مِن طیرِ الماءِ ما کانت لَهُ قانِصَةٌ أو صَیصیةٌ و لا یُؤکلُ ما لَیست لَهُ قانِصةٌ أو صیصیةٌ.»
ترجمه من لا یحضره الفقیه، بلاغی و غفاری، ج ۴، ص ۴۴۲:
«و در حدیث دیگر آمده است، **اگر پرنده در پرواز گاهی بال می‌زند و گاهی بدون حرکت بال پرواز می‌کند لکن بال زدنش بیشتر است، گوشتش خوردنی و حلال می‌باشد و اگر به عکس بال نزدنش بیشتر است حرام‌گوشت خواهد بود و از پرندگان دریایی هرکدام که دارای قانصه** (سنگدان) **یا صیصیه** (خاری است در پای حیوان به منزلهٔ انگشت شست) **هستند حلال و هرکدام که هیچ‌یک از این دو را ندارد، حرام‌گوشتند.**»
۲ ***الکافی***، ج ۶، کِتابُ الأطعِمةِ، بابٌ آخرُ مِنهُ و فیهِ ما یُعرفُ بِهِ ما یُؤکلُ مِن الطّیرِ و ما لا یُؤکلُ، ص ۲۴۷، ح ۱:
علیُّ بنُ إبراهیم عن أبیهِ عنِ اِبنِ محبوبٍ عن سماعة بنِ مِهران قال: سألتُ أباعبدالله علیهِ السّلامُ عنِ المأکولِ مِن الطّیرِ و الوحشِ فقال:
«... و کُلُّ ما صفّ و هو ذو مِخلبٍ فهو حرامٌ.»
ترجمه فروع کافی، ج ۷، ص ۶۱۵:
«سماعة بن مهران گوید: از امام صادق علیه‌السّلام راجع به مأکولات از گوشت پرندگان و حیوانات پرسیدم. حضرت فرمودند: **"... هر پرنده‌ای که با بال‌های گشوده پرواز کند و دارای چنگال باشد حرام‌گوشت است."**»

استاد: نه، آن مسئلهٔ دیگر است. بالأخره اگر این مسئلهٔ شما تمام باشد، مرحوم آقا ضیاء می‌گوید: «این مقداری که ما الآن می‌دانیم، ما کاری به اسم و عنوان و اینها نداریم.» ما می‌گوییم که: «آقا، خودش را بیاور، اسمش را نیاور!» ما این را می‌خواهیم بگوییم؛ حالا چه شبهه را شبههٔ حکمیه بگویید، چه شبهه را موضوعیه بگویید، هرچه می‌خواهید بگویید، این روایت هر مورد شبهه‌ای را شامل می‌شود.

بحثی که ما کردیم از یک ناحیهٔ دیگر مورد نظر قرار گرفته است و آن اینکه اگر قرار بر این باشد که منظور امام علیه‌السّلام یک حکم کلّی باشد، نباید این قید را بگوید؛ اما نه‌اینکه حالا من‌باب‌مثال حکم کلّی اشکالی نداشت، داخل در هر عنوانی می‌خواهد باشد، باشد. منظور ما این است که ما بتوانیم قاعده را جاری کنیم، حالا چه اسمش را شبههٔ موضوعیه بگذارید یا اسمش را شبههٔ حکمیه بگذارید.

استقلال تعریف شبهه با وجود عنوان مشترک

و اما جواب صحبت شما، آقا ضیاء می‌فرماید که داخل کردن شبهات حکمیه و توسعهٔ در مفهوم «کلُّ شیءٍ فیه حلالٌ و حرام» موجب نمی‌شود شبههٔ حکمیه برگردد شبههٔ موضوعیه بشود؛ به‌جهت اینکه شبههٔ حکمیه تعریف خاص به خودش را دارد، شبههٔ موضوعیه هم یک تعریف خاص به خودش را دارد؛ حالا اگر فرض کنید که ما در روایت یک لفظی را دیدیم که شامل هر دوتا مورد می‌شود، دلیل نمی‌شود شبههٔ حکمیه برگردد داخل در تعریف شبههٔ موضوعیه شود.

من‌باب‌مثال عنوان مشتبه که یک عنوانی است که هم بر شبهات موضوعیه صادق است و هم بر شبهات حکمیه، حالا اگر در یک روایت «کلّ مشتبه» بود، این دلیل بر این است شامل شبههٔ موضوعیه می‌شود؟! یااینکه فرض کنید عنوان مجهول الحکم که یک عنوان عام است و هم شبهات حکمیه را شامل می‌شود و هم شبهه خاص را، این هم مجهول الحکم است، بالأخره این مورد خاص دلیل نیست که آن را داخل در تحت این قرار بدهیم. این اشکال دیگر بر کلام مرحوم آقا ضیاء بود.

قرائن روشن‌تر در روایت پنیر و روایت مسعده

مطلب دیگر روایت ***کافی*** از عبدالله بن سلیمان است که راجع به پنیر و غیره است که از حضرت سؤال می‌کنند. بعد حضرت می‌فرمایند که:

«کُلُّ ما کان فیهِ حَلالٌ و حَرامٌ فهو لک حلالٌ حَتّی تَعرف الحرام بِعَینِهِ فَتَدَعَهُ.»

صراحتش از روایت اول هم بیشتر است: «کُلُّ ما کان فیهِ حَلالٌ و حَرامٌ؛ یعنی **هر چیزی که در او یک قسم حلال و یک قسم حرام وجود دارد**» که با توجه به ذیل این‌هم مسئله‌اش روشن می‌شود.

نمونه ثوب و تصریح به مصداق

روایت چهارم از امام صادق علیه‌السّلام است که از هر دو تا روایت‌های بالاتر اصرح است و آن اینکه حضرت اصلاً خودشان مورد را تصریح می‌کنند و می‌فرماید:

«کُلُّ شیءٍ هو لک حلالٌ حَتّی تَعلَم أنّهُ حَرامٌ بِعَینِهِ فَتَدَعَهُ مِن قِبَلِ نَفسِک و ذلِک مِثلُ الثَّوبِ.»

انسان که در ثوب شک ندارد که ثوب چه حکمی دارد؟! خب ثوب، ثوب است دیگر، ثوب اگر جزء ما یملک باشد حلالٌ و اگر جزء غیر ما یملک باشد حرامٌ، ما قسم حرام در اینجا نداریم؛ یعنی حرامی که به طبیعت نوعیهٔ ثوب تعلق بگیرد. ثوب قطن است و وبر است و اصلاً شبههٔ حکمیه در اینجا معنا ندارد؛

«وَ الأشیاءُ کُلُّها َعلی هذا حَتّی یَستَبین لک غَیرُ ذلِک أو تَقوم بِهِ البیّنةُ.»

مطلبی که در اینجا هست این است که حضرت در تمام اینها می‌فرمایند که **اشیاء همه بر همین قسم هستند**؛ یعنی بر همین قسم شبههٔ موضوعیه یعنی تمام مواردی که شما در آن موارد شک در آن مصداق به‌واسطهٔ اشتباه امور خارجه کردید «وَ الأشیاءُ کُلُّها َعلی هذا» بر این منوال است؛ یعنی شبهه به‌واسطهٔ شبههٔ مصداقیه است.

مثلاً یک زنی که حرام النکاح است مثل اُم یا اُخت یا رضیعه و امثال‌ذلک و یک زنی که حلال

است مثل این همه زنانی که هستند، یک قسم هم مشتبه است و آن موردی است که انسان شک بکند و شبهه برایش پیدا بشود حالا یا به‌خاطر اینکه شکلش خیلی شبیه به آن اخت رضاعی است، سیما و صورتش خیلی شبیه آن «اُختٌ مِنَ الرّضاعة» است که انسان شک کند یااینکه به‌واسطهٔ یک امور دیگری برایش شبهه پیدا می‌شود؛ هوا تاریک است، چراغ روشن نیست.

دلالت استبانه بر روشن‌شدن امور خارجی

«حَتّی یَستَبین لک غَیرُ ذلِک»، استبانه در کجا می‌آید؟! استبانه در دفع شبههٔ حکمیه نمی‌آید. همیشه استبانه در تشخیص مصادیق خارجی می‌آید. استبانه یعنی روشن شدن و واضح شدن و از شک و شبهه درآمدن و استبانه مربوط به امور خارجی است؛ مثلاً «استبانَ لیَ الفجر؛ یعنی فجر برای من روشن شد و از تحت ظلام درآمد.» «استبانَ لیَ الشخص؛ یعنی این شخص از تاریکی و ظلمت درآمد و روشن شد.» اما اگر یک حکمی برای انسان روشن بشود استبانه نمی‌گویند؛ بلکه به آن علم می‌گویند. استبانه اصطلاحاً در مواردی می‌آید که این موارد مربوط به تبیّن مصداق است؛ تبیّن آن موضوع خارجی بعد از شبهه است. این یکی از آن ادلّه است.

بینه و تشخیص موضوع خارجی

دلیل دیگری که در آنجا هست این است که حضرت می‌فرماید: «أو تَقوم بِهِ البیّنةُ»، «بیّنه» که مربوط به امور خارجی است. بیّنه مربوط به حکم نیست، مربوط به شبهات حکمیه نیست؛ بلکه مربوط به امور خارجی است؛ یعنی از نظر استبانه و بیّنهٔ امور خارجی، قضیه روشن بشود. پس با توجه به اینها، قطعاً این روایات مربوط به شبهات موضوعیه است و اصلاً دخلی به شبهات حکمیه ندارد. این آنچه مربوط به این روایات بود.

نقد استناد به روایت فاقد صدر و ذیل

یک روایت را ایشان ذکر می‌کند و آن روایت «کلُّ شیءٍ هو لک حلالٌ حتّی تَعلم أنّهُ حرامٌ»[1] این صدر و ذیل اینها را ندارد و روایت ***کافی*** است؛ البته آن روایت را مرحوم شیخ هم در ***رسائل*** (اگر مطالعه کرده باشید) آورده‌اند.[2] خود من فی‌حدنفسه تحقیقی که کردم (حالا شما هم تحقیق کنید) این روایت به این قسم از امام علیه‌السّلام نقل نشده است. به‌نظر می‌رسد که یا راوی خودش نقل به معنا و مضمون کرد یااینکه صدر و ذیل روایت افتاده است. علیٰ‌أیّ‌حال این روایت نیست و خود مرحوم آقا ضیاء هم اعتراف می‌کنند بر اینکه این روایت نیست.[3] مرحوم آقا شیخ محمدحسین هم تصریح دارند بر اینکه این روایت را ما ندیده‌ایم و در مسندات شیعه این روایت نیست.[4]

احتمال نقل به معنا و حذف ذیل روایت

با توجه به روایات مختلفی که در مورد جبن یا در مورد ثوب یا در موارد دیگر ذکر شد، به‌نظر شاید ظنّ متآخم به علم برای ما حاصل می‌کند که این روایت هم همین روایات است؛ منتها راوی آمده ذیلش را حذف کرده و «کلُّ شیءٍ هو لک حلالٌ حتّی تَعلم أنّهُ حرامٌ» به‌عنوان کلی در اینجا آمده است. علیٰ‌أیّ‌حال با توجه به چنین احتمال قوی، استدلال بر این روایت قطعاً مردود است و ما غیر از این موارد و غیر از این روایات، روایاتی دیگری نداریم که بتوانیم از آن نسبت به قاعدهٔ حلّ بخواهیم استدلالی بر حلّیت اشیاء در شبهات حکمیه به عناوین کلی داشته باشیم.

البته مطالب دیگری هم هست، اشکالاتی شده است که ممکن است که این روایت حلّ حاکی از

---

۱ ***الکافی***، ج ۵، کتابُ المعیشةِ، بابُ النّوادر، ص ۳۱۳، ح ۴۰.
۲ ***فرائد الأصول***، ج ۳، ص ۳۸۹.
۳ ***نهایة الافکار***، ج ۲، ص ۲۳۴.
٤ ***نهایة الدرایة***، ج ۲، ص ۴۴۹.

عناوین خارجی و از اصول خارجیه و قاعدهٔ ید و سوق و اینها باشد که انشاءالله برای بعد باشد.

پرسش از توجه به استبانه و بینه

تلمیذ: مثلاً حالا فرض کنید که «أو استبان» را ما بگوییم که مثلاً از نظر مرحوم آقا ضیاء مخفی مانده است.

استاد: بیّنه که نمی‌شود مخفی مانده باشد؛ این قضیه به این روشنی است. ما یک مسئلهٔ شاقّی را مطرح نکردیم؛ خب این یک مسئلهٔ عادی است؛ حالا آن مسائل دیگرش یک قدری ظرافت داشت؛ ولی این قضیه «بعینه» یا مثلاً «بیّنه» و این مسائل روشن هستند. چطور ایشان با توجه به اینها باز می‌گویند که مسئله مربوط به شبهات حکمیه است؟!

ضرورت فهم روایت فارغ از پیش‌فرض ذهنی

مگر اینکه یک مطلبی هست و این مسئله مهم است و آن اینکه گاهی اوقات ارتکازات ذهنی ما موجب می‌شود که ما روایات را از آن مجرای اصلی منصرف کنیم و این غلط است، صحیح نیست. یک فقیه نمی‌تواند با یک چیزی که مرتکز در ذهنش هست، بیاید روایت را حمل بر آن بکند. باید هر روایتی را در موقعیت خاص به خودش معنا کند. حالا در این روایت امام این حرف را نزده است، حالا در یک روایت دیگر آن مطلب را گفته است؛ خب مربوط به خودش است. چرا ما این روایت را از آن مفهوم سلیس و بسیار ساذج خودش برداریم، به یک معنای بعید به‌واسطهٔ مرتکزات خودمان حمل کنیم؟! نمی‌توانیم این کار را کنیم مگر در بعضی مواردی که اصلاً شک نباشد.

اللهم صل علی محمد و آل محمد